

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات مرحوم امام بر دیدگاه محقق نائینی

بنا شد در بحث امروز، اشکالاتی که امام (رضوان الله تعالی علیه) بر محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) دارند مطرح شود و تقاضا کردیم از آقایان که مراجعه کرده و ببینند که مرحوم امام در اینجا مجموعاً چند اشکال بر مرحوم نائینی دارند.

مرحوم امام ده اشکال بر محقق نائینی دارند که عبارات ایشان، بسیار تلگرافی است و در برخی از اشکالات، «کما تقدّم» یا «مضافاً إلى کذا». در پایان نیز می‌فرماید در کلام ایشان اشکالات دیگری نیز وجود دارد که دیگر مجالی برای بیان کردن نیست.^[1]

مقدمه آنکه؛ دیدگاه مرحوم نائینی کشف حکمی صوری یا هیولائی بود که بگوئیم عقد به منزله‌ی ماده‌ی اولاست و اجازه به منزله‌ی صورت نوعیه است، وقتی این صورت نوعیه می‌آید، این صورت نوعیه و این اجازه، قابلیت اینکه ملکیت را از اول عقد بیاورد ندارد، اما نماءات و منافع را من حین العقد، ملک برای مشتری می‌کند و در حقیقت مرحوم نائینی تفکیک کردند بین العین و المنافع. این در کلمات مرحوم نائینی، اساس نظریه‌ی نائینی است که بین العین و المنافع باید تفکیک کنیم، با اجازه از حین عقد، عین، متعلق ملک قرار نمی‌گیرد، بلکه با اجازه از حین الاجازه عین متعلق برای ملک قرار می‌گیرد، اما نسبت به منافع و نماءات از حین عقد است.^[2]

توضیح اشکال نخست مرحوم امام

اولین اشکالی که مرحوم امام دارند (و مهم‌ترین اشکال ایشان است و خودش نیز، یک افقی را برای بحث اجتهادی باز می‌کند) آن است که به مرحوم نائینی می‌فرمایند شما بین العین و المنافع، بین ملکیت عین و ملکیت منافع تفکیک کردید. آیا این تفکیک تفکیک واقعی یا اینکه این تفکیک تفکیک تعبیدی؟ آیا واقعاً اجازه اقتضای این تفکیک را دارد (یعنی در اینجا شارع نمی‌آید تصرفی کند و تعبیدی در کار نیست و خود حقیقت اجازه، این توانایی را ندارد که ملکیت از حین العقد را بیاورد و فقط تأثیرش نسبت به ملکیت منافع از حین عقد است)؟

به بیان دیگر؛ کلام محقق نائینی از این جهت که آیا مرادش تفکیک واقعی است یا تفکیک تعبیدی مجمل است و روشن نیست، تفکیک واقعی یعنی «الإجازة لم تؤثر فی ملک العین من الاول»؛ اجازه مؤثر در ملکیت عین از اول نیست «و بالنسبة إليه ناقله»

یعنی نسبت به عین این مال اجازه عنوان ناقلیت را دارد «و يؤثر في ملك المنافع أي صار في المنافع ملكاً من الاول» یعنی این اجازه خودش یک ماهیتی دارد که این «مؤثرة في ملكية المنافع من الاول غير مؤثر في ملكية العين».

مرحوم امام در ادامه می‌فرماید دلیل نائینی بر این معنا چیست؛ دلیل‌شان این است که اگر بگوئیم اجازه نسبت به منافع، مؤثر در ملکیت منافع من الاول است این «له آثار» یعنی برای اعتبار ملکیت منافع آثاری وجود دارد، اما برای ملکیت عین الآن (یعنی از آن موقع تا حال که هنوز مالک اجازه نداده)، اگر بگوئیم این عین، ملک برای مشتری از اول عقد بوده، اثری برایش مترتب نیست. خلاصه آنکه؛ علت این تفکیک واقعی این است که برای اعتبار ملکیت منافع من اول العقد، اثر مترتب است، اما برای اعتبار ملکیت عین من اول العقد اثر مترتب نیست.

مرحوم امام می‌فرماید در کلمات محقق نائینی تعابیر و مؤیداتی وجود دارد که آن تعابیر، تعیین می‌کند چه بسا مرادش تفکیک واقعی است. مؤید نخست: اولین تعبیر این است که محقق نائینی ما نحن فيه را به بحث اجازه تشبیه کرده است. در تشبیه می‌گوئیم در این مشبه به، وجه شبه این است که در اجازه، عین، متعلق ملک نیست، اما منفعت، متعلق برای ملک است، پس معلوم می‌شود مراد ایشان، تفکیک واقعی است؛ زیرا در اجازه تفکیک است «بین ملكية العين و ملكية المنفعة» که این تفکیک، تفکیک واقعی است. مؤید دوم: محقق نائینی در بعضی از کلماتش فرموده بین منافع متقدّمه و متأخره از حیث امکان ملکیت فرقی وجود ندارد یعنی همان‌گونه که می‌توان الآن منافع ده سال دیگر را ملک زید کرد، منافع گذشته را نیز می‌توانید به تملیک زید در آورید. تصریح کرده «لا فرق بين المنافع المتقدمة و المنافع المتأخره». مرحوم امام می‌فرماید این دو مؤید، قرینه می‌شود که محقق نائینی تفکیک واقعی را اراده کرده است.

اشکال اول مرحوم امام بر محقق نائینی

بعد می‌فرماید اگر محقق نائینی تفکیک واقعی را اراده کرده باشد، چهار اشکال بر آن وارد است (دقت شود که هنوز در اشکال اول هستیم یعنی گفتیم مجموعاً ده اشکال هست که فعلاً در اشکال اول طبق قول تفکیک واقعی، چهار اشکال بر محقق نائینی وارد است. این چهار اشکال را جزء ده تا قرار ندهید، خلط نشود)؛

اشکال اول: ما قبلاً یک اشکالات عقلی وارد کردیم؛ مانند 1) اشکال اجتماع نقیضین به این بیان که بگوئیم نسبت به منافع گذشته در ظرف بین العقد و الاجازه، در این زمان هم زید مالک منافع بوده و هم نبوده، شما وقتی می‌گوئید کشف حکمی، طبق کشف حکمی می‌گوئید الآن کشف از این می‌کند که مشتری مالک است. پس معلوم می‌شود خود این مجیز هم مالک بوده و هم نبوده که این می‌شود اجتماع نقیضین.

2) لزوم اجتماع مالکین علی مال واحد فی زمان واحد که این هم اشکال دیگر عقلی است یعنی در این زمان دو مالک، مالک منافع این زمان باشند که این محال است. 3) بیان سوم برای اشکال عقلی این است که لاضمان، انقلاب به ضمان پیدا می‌کنند یعنی در این زمان این ملک برای مجیز بوده و اگر این منافع را، خود مجیز تصرف می‌کرد ضمانی نبوده، الآن که شما قائل به کشف حکمی می‌شوید، اگر منافع را این مجیز استفاده کرده باشد، مجیز ضامن است. پس لاضمان به ضمان انقلاب پیدا کرد یا بالعکس ضمان بلا ضمان انقلاب پیدا می‌کند. بنابراین، خود این اشکال عقلی سه بیان داشت؛ اجتماع نقیضین، اجتماع مالکین علی مال واحد فی زمان واحد و انقلاب. لذا مرحوم امام همین جا که اشکال عقلی را مطرح می‌کنند، می‌فرماید این انقلاب (یعنی کشف حکمی که مستلزم این است که انقلاب پیدا کند ضمان بلاضمان)، افسد الآراء است.

اشکال دوم: در این اشکال می‌فرماید این تعبیر به ماده و صورت را نفهمیدیم چه وجهی دارد؟ چرا گفتند اجازه بمنزلة الصورة

النوعية است و عقد را به منزله‌ی ماده‌ی اولی و هیولای اولی قرار داده است؟! اگر دلیل محقق نائینی این است که این عقد بدون اجازه مؤثر نیست، مثل این است که بگوئیم هیولا، بدون صورت نوعیه اصلاً چیزی نیست، عقد نیز بدون اجازه مؤثر نیست. این اجازه هم می‌شود مثل قبض، در حالی که محقق نائینی در این بحث اصرار دارد بر اینکه بین الاجازة و القبض فرق بگذارد و فرموده قبض، شرط است و جزء اخیر علت تامه‌ی مؤثریت، اما اجازه این‌گونه نیست.

مرحوم امام می‌فرماید اگر مقصود شما از ماده و صورت این است که عقد، بدون اجازه مؤثر نیست، پس این اجازه شد مثل قبض، بلکه اولای از قبض است. بعد می‌فرمایند «و يمكن أن يقال إن الأثر مترتبٌ على العقد و لكنّ الاجازة مجرد كونها انفاذ للأمر لا يوجب تأثيراً»؛ بین انفاذ و مؤثریت ملازمه نیست یعنی اگر ما گفتیم این اجازه، انفاذ عقد قبلی است، معنای انفاذ این نیست که این اجازه، در مؤثریت این عقد دخالت داشته باشد (که البته این برای تکمیل این اشکال است).

بنابراین مرحوم امام در این اشکال می‌گویند اگر مقصودتان از ماده و صورت این باشد، دلیلش این است که بگوئیم عقد بدون اجازه مؤثر نیست، این در قبض نیز وجود دارد و شما دنبال این هستید که بین اجازه و قبض فرق بگذارید. اگر مقصودتان این است که «العقد يصير بالاجازة عقداً»، بگوئیم عقد با اجازه می‌شود عقد و قبل الاجازة عقد نیست، «فهو كما ترى»؛ این همان است که تو می‌بینی یعنی فسادش خیلی روشن است؛ زیرا عقد تمام شده، چه کسی می‌گوید تا اجازه نرسد عقد نیست، عقد تمام است و کسی نگفته عقد سه رکن دارد؛ ایجاب، قبول و اجازه! عقد با ایجاب و قبول تمام می‌شود. مرحوم امام در پایان می‌فرماید واقعه‌ش این است که محقق نائینی از اینکه تعبیر به ماده و صورت کرده، مجرد تفنن در عبارت بوده و چیز جدیدی اینجا نیاورده است.

اشکال سوم: می‌فرمایند مضمون عقد، فقط و فقط تبدیل العوضین است. توضیح آنکه؛ شما وقتی یک عقدی می‌خوانید، می‌گوئید من مبیع را به شما منتقل کردم در مقابل ثمن و مشتری نیز ثمن را به شما منتقل می‌کند. اصلاً در حقیقت عقد این تبدیل غیر از عوضین به چیز دیگری تعلق پیدا نمی‌کند یعنی در مضمون عقد، به هیچ‌وجه چیزی به نام نماءات مطرح نیست. شما وقتی جنسی را می‌فروشید، نمی‌گوئید این جنس و نماءاتش و منافعه‌ش را به شما فروختم! نه، شما جنس را می‌فروشید و انتقال منافع یک امر تبعی است، به تبع اینکه مشتری مالک عین می‌شود، مالک منافع هم می‌شود. پس منافع و نماءات خارج از مضمون عقد است.

به همین دلیل، مرحوم امام به محقق نائینی می‌فرماید این اجازه اگر به این صورت است که شما می‌گوئید (یعنی اجازه صورت برای عقد است)، عقد غیر از تبدیل العوضین چیزی ندارد. پس در این اجازه باید انفاذ کند همان تبدیل العوضین را و اگر انفاذ کرد تبدیل العوضین را، نتیجه‌اش ملكية العين است نه ملكية المنافع. اگر اجازه انفاذ می‌کند عقد را، «وقع مضمونه من الاول» یعنی مضمون عقد که تبدیل العوضین است، از اول عقد واقع شده است.

به بیان دیگر؛ «على فرض تسليم ما ذكر» یعنی شما گفتید این صورت است و آن ماده است و او را انفاذ می‌کند، متعلق انفاذ چیست؟ تبدیل العوضین است و اصلاً ربطی به منافع ندارد. شما از کجا آوردید که اجازه، ملکیت منافع از حین العقد را می‌آورد، اما ملکیت العین را نمی‌آورد، اگر ما این حرف شما را بپذیریم (که اجازه بمنزلة الصورة است)، پس ملكية العين را انفاذ می‌کند؛ زیرا مضمون العقد، تبدیل العوضین است، اگر انفاذ هم نکند، چیز لغوی است، می‌گوئید بود و نبود اجازه یکی می‌شود.^[3] اشکال چهارم^[4] و ادامه اشکالات مرحوم امام^[5] در جلسه بعد بیان خواهد شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نکته: مرحوم امام وقتی درس می‌فرمودند مخصوصاً درس اصول، در اصول‌شان خیلی به کلمات مرحوم نائینی اشکال می‌کردند. یک تقریراتی از ایشان چاپ شده به نام جواهر الاصول که برای مرحوم آیت الله لنگرودی است (که از شاگردان

امام(قدس سره) بودند). در آنجا پیداست که مرحوم امام چقدر روی کلام مرحوم نائینی دقت می‌کردند و مورد اشکال قرار می‌دادند و می‌گفتند این مطلب به نجف رسیده بود و در آنجا از این مطلب ناراحت بودند که چرا کلام نائینی در حوزه قم، این مقدار مورد اشکال قرار می‌گیرد. به هر حال، بحث طلبگی است، مرحوم امام شأن و هویتش هیچ تناسبی نداشت با اینکه بخواهد عن عناد و عن لجاج و خدایی نکرده روی جهات دیگر اشکال کند، بحث علمی است و بحث علمی همین‌گونه است و این درسی به ما می‌دهد. بالأخره در بحث‌های اجتهادی فکر این را بکنید یک سطر که می‌خواهید بنویسید ده سال بعد، پنجاه سال بعد، افرادی می‌آیند ممکن است به نقطه نقطه این سطر اشکال کنند. لذا تا می‌توانید و تا می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بنویسیم به عنوان بحث‌های استدلالی و اجتهادی، خیلی دقیق بنویسیم حتی الامکان اشکال کمتری به آن وارد بشود.

[2] «و ممّا ذكرنا ظهر ما في إفادات بعض أعظم العصر(رحمه الله)؛ من أنّ الإجازة ليست كالقبض، بل هي صورة للمادة المتحققة، وإنفاذ من المالك لما سبق، كالإنفاذ الحاكم حكم مجتهد آخر، فما يمكن ترتيبه من السابق بإنفاذ المالك يجب ترتيبه. فعلى هذا: تكون واسطة بين الكشف الحقيقي والنقل، وهو الكشف الحكمي الموافق للقاعدة. ثم أوضح مراده: بأنّ الإجازة لما كانت إنفاذاً لما سبق، فمن جهة أنّ السبب التامّ للنقل لا يتحقّق بدونها، فهي ناقلة، ومن حيث أنّها إنفاذ، يجب من حين الإجازة ترتيب الآثار التي لها اعتبار وجود حين الإجازة من حين العقد، فهي كاشفة. فعلى هذا: يقع التفكيك بين الملك و آثاره من النماء و المنافع، فالملكيّة لا يمكن تحقّقها قبل الإجازة، و ليس لها اعتبار وجود في الحال، بخلاف المنافع فإنّهُ يمكن تحقّقها من قبل؛ لأنّ لها اعتبار وجود في الحال باعتبار تعلّق الضمان بها، فلو أجاز المالك استيفاء المنافع لمستوفيها، تسقط أجزتها و ضمانها. ثمّ قال: كما يمكن اعتبار التأخّر في المملوك مع عدم إمكان تأخّر الملك كما في الإجازة، كذا يمكن اعتبار التقدّم فيه، فإذا تحقّقت الإجازة فالنقل و إن حصل حينها، إلّا أنّ المنقول – باعتبار آثاره يتحقّق من قبل، و هذا كشف حكمي؛ أي نقل حقيقي مع ترتيب الآثار السابقة التي أمكن ترتيبها على العقد بوصف أسبق، انتهى ملخصاً.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص227-226.

[3] «أقول: في كلامه اضطراب، و لم يتّضح أنّ مراده من التفكيك هل هو التفكيك الواقعي؛ بمعنى أنّ الإجازة لم تؤثر في ملك العين من الأوّل، بل ناقلة بالنسبة إليه في الحال، و تؤثر في ملك المنافع و النماءات من الأوّل؛ أي بعد الإجازة صارت المنافع ملكاً له من الأوّل؛ لأنّ اعتبار الملكيّة فيها له آثار، دون ملكيّة العين، كما هو ظاهر بعض تعبيراته، كتشبيهه المقام بالإجازة، و التصريح بعدم الفرق بين المنافع المتأخّرة و المتقدّمة؛ أو مراده التفكيك تعبدّاً، فذهب إلى حصول الملكيّة بالنسبة إلى العين في الحال، و ترتيب آثار الملكيّة بالنسبة إلى المنافع و النماءات من الأوّل؛ و كيف كان: لا يصحّ على أيّ منهما. أمّا على الأوّل: فلأنّهُ مضافاً إلى الإشكالات العقلية المتقدّمة بالنسبة إلى المنافع و النماءات، كانقلاب اللازمان إلى الضمان من الأوّل، و سائر الإشكالات. و مضافاً إلى أنّ التعبير بالمادة و الصورة لم يتّضح وجهه، فإن كان الوجه هو عدم مؤثريّة العقد إلّا بها، فهذا موجود في القبض، بل أولى فيه؛ لأنّهُ الجزء الأخير للسبب، فيمكن أن يقال: إنّ الأثر مترتّب عليه، و أمّا الإجازة فصرفت كونها إنفاذاً للعقد، لا يوجب ذلك. و إن كان الوجه أنّ العقد يصير عقداً بالإجازة، فهو كما ترى، و لعلّه تفنّن في العبارة. يرد عليه: أنّ العقد لا يكون مضمونه إلّا تبديل العوضين، و المنافع و النماءات خارجة عن مضمون العقد، و إنّما تصير ملكاً لمالك العين؛ لتبعيّيّتها لها، لا لأصالتها في النقل، و هو واضح. و على هذا: فإنّفاذ العقد إن أمكن بما رامه، وقع مضمونه من الأوّل على فرض تسليم ما ذكره، و إلّا وقع لغواً، و لا معنى للتفكيك المذكور.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص228-227.

[4] «مع أنّ وجود الأثر لو كان يصحّ الملكيّة من الأوّل، لكان لملكيّة العين من الأوّل أثر، و هو ملكيّة المنافع، و النماءات بتبعها، و إيجاب الضمان من الأوّل مع الغرض عن الإشكال العقلي.» همان، ص228.

[5] «فالأولى على هذا الفرض أن يقال: إنّ الإجازة لما كانت إنفاذاً لمضمون العقد، وقع صحيحاً من الأوّل، و أثره ملكيّة العين، و ملكيّة النماءات و المنافع تبعاً، و الضمان على فرض الاستيفاء و التلف، بل ضمان العين أيضاً في بعض الفروض. فما أفاده: من أنّه ليس للملكيّة السابقة اعتبار وجود في الحال بخلاف ملكيّة المنافع، غير متّجه. و بهذا يتّضح الإشكال في الاحتمال الثاني؛ فإنّ وجه البناء التعبدّي على ترتيب آثار الملكيّة في النماءات و المنافع، ليس كون الإجازة إنفاذاً للعقد، بل لو كان الإنفاذ موجباً للتعبد على طبقه، لا بدّ من القول بتعبد ترتيب آثار ملكيّة العين لا المنافع؛ لأنّ الإنفاذ غير مربوط بها، فالتعبد بها – تبعاً

للإنفاذ لا معنى له. ثم لم يتضح أنّ التعبد بترتيب الآثار، هل هو تعبد عقلائيّ أو شرعيّ؛ فإن كان الأوّل: فلا وجه له، بل التعبد بما ذكر ليس في بناء العقلاء. وإن كان الثاني: فلا دليل عليه؛ لأنّ العقد بمضمونه إن أمكن إنفاذه بالعمومات، فلا وجه للتفكيك، وإلاّ وقع باطلاً من رأسه، فلا معنى للتفكيك أيضاً، فظهر أنّ دعوى كون ذلك موافقاً للقاعدة، غير مسموعة. ثمّ في كلامه مواقع للنظر، كدعوى عدم الفرق بين المنافع اللاحقة والسابقة، مع أنّ الإشكالات العقلية - كالانقلاب، والجمع بين المالكين وغيرهما لا ترد في اللاحقة؛ لعدم مضيّ الزمان، وإمكان نقل الزمانيّ قبل تحقّق زمانه، بخلاف ما مضى زمانه ووقع فيه على نحو. وكقوله: لو أجاز المالك استيفاء المنافع لمستوفي المنفعة، تسقط أجرتها وضمانيها، فإنّه إن كان المراد أنّ الإجازة كناية عن إسقاطها، فهو غير مربوط بالمقام. وإن كان المراد أنّ الإجازة توجب حصول الملكية حال الإتلاف، فلا معنى لإسقاط الضمان، بل لازمه عدم ثبوته، مع أنّه فاسد، وترد عليه الإشكالات العقلية. مضافاً إلى أنّ الإجازة لا تصلح للتملك من غير سبق عقد، مع عدم معنى لمليّة التالف المعدوم. وكتنظير المقام بإنفاذ الحاكم حكم مجتهد آخر، فإنّ حكم الحاكم نافذ، أنفذه المجتهد أو لا، فإنفاذ الثاني كاشف عن نفوذ الأوّل حال حكمه، ولو مثّل له بإنفاذ المجتهد حكم العامّي - على القول به لكان له وجه، لكنّه أيضاً غير متّجه في غير متّجه. ومما ذكرناه يظهر النظر فيما ذكره في آخرة البحث، قال: إنّ الكشف الحكميّ موافق للقاعدة؛ للفرق بين الأمور المتأخّرة الدخيلة في المتقدّم، فإنّها على أقسام: الأوّل: كالقبض في الصرف، والسلم، والهبة، والوقف، ونحوه، فيتوقّف فيه تأثير العقد على وجوده، ولا مجال لتوهم الكشف فيه، سواء كان جزء المؤثّر، كالقبض في الصرف، والسلم، أو شرط الصحة، كالقبض في الرهن، والهبة، والوقف. الثاني: كالإجازة من المالك والمرتهن ونحوهما، فحيث إنّ ناظر إلى تنفيذ ما وقع سابقاً، فيوجب تأثيره فيما سبق بالنسبة إلى ما يمكن أن يتعلّق به الإنفاذ. الثالث: كإخراج الزكاة بعد بيع الزكوي، وإبراء الدين من المرتهن، وفكّ الراهن الرهانة، وهذا أيضاً كالثاني بحكم العقلاء؛ فإنّهم يرون الأمر الذي يصير موضوعاً لحكم - بتوسّط عنوان متأخّر أنّه هو الموضوع، والآثار تترتّب عليه من الأوّل، والمتأخّر واسطة في الثبوت، والأدلة إمضاء لذلك. نعم، هذا يختصّ بما إذا كان السابق تمام الموضوع بالنسبة إلى الآثار، كالنماء والمنافع، فبالإجازة ينكشف تحقّق حرّية الولد من قبل، لكنّه لا ينكشف بها أنّ وطء الزوجة التي عقد عليها الفضوليّ، زنا بذات البعل، ولا تحقّق الزوجية. والسرف فيه: أنّ ترتيب الآثار من قبل إنّما هو بالنسبة إلى الآثار التي لها اعتبار بقاء في زمان الإجازة لا غيرها، ولا نفس المنشأ، انتهى ملخصاً. وقد مرّ ما فيه من الإشكالات العقلية، ويرد عليه زائداً: مضافاً إلى وضوح النظر في تفرّيقه بين القبض في الصرف والسلم، فجعله جزء السبب، وبينه في الرهن والهبة والوقف، فجعله شرط الصحة؛ ضرورة عدم الفرق بينهما نصّاً وفتوى، بل القبض في الجميع شرط عند الاعتبار، ولا دليل على هذا الفرق، فراجع. ومضافاً إلى ما في دعوى عدم مجال توهم الكشف فيه، مع أنّه أولى بتوهمه من القسم الثالث كما لا يخفى، وظاهر «الجواهر» احتمال الكشف في السلم. ومضافاً إلى ما في قوله: إنّ الإجازة إنفاذ لما سلف؛ لما عرفت من الإشكالات عليه. مع أنّ ما سلف نفسه باق، لا بما أنّه سلف، ومقتضى بقائه في الحال هو النقل، كما هو واضح. ومضافاً إلى ما مرّ: من عدم الوجه في تفكيك مضمون العقد والمنافع والنماءات. ومضافاً إلى أنّ لا معنى لإنفاذ المنافع والنماءات رأساً، إلّا أن يرجع إلى ترتيب آثار وجود العقد بالنسبة إليهما، وعدم ترتيب آثاره بذاته، وهو كما ترى تفكيك باطل، لا يرضى به أحد، فضلاً عن كونه موافقاً لقواعد العقلاء. مع أنّ الجمع بين إيجاب الوفاء بالعقد - أي بمضمونه الذي هو تبديل العوضين وبين التعبد بترتيب الآثار حتّى الإمكان، جمع بين المتنافيين، ولا يمكن الجمع بينهما بدليل واحد كـ **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** وغيره. وبهذا يظهر النظر في كلام الشيخ الأعظم (قدّس سرّه)، حيث ذهب إلى اقتضاء الدليل - بدليل الاقتضاء ذلك، مع أنّه على الفرض الثالث لا بدّ من القول بالبطلان رأساً؛ لعدم إمكان الجمع بين إنفاذ المعاملات بمضمونها - على فرض عدم الإمكان والحكم تعبداً بترتيب الآثار. ومضافاً إلى بطلان التفكيك بين حرّية الولد في مسألة الوليدة، وبين كون الوطء زناً بذات البعل ونفس الزوجية؛ لأنّ لكلّ منها أثراً حال الإجازة، وأثر الثاني الحرمة أبداً. أنّ ما أفاده في القسم الثالث - من أنّ دخالة المتأخّر من قبيل الواسطة في الثبوت عند العقلاء ضعيف جداً؛ لأنّ الشيء المتأخّر كالإجازة، إذا كان دخيلاً بنظر العقلاء، يكون الموضوع هو العقد مع هذا الشرط المتأخّر. فدعوى كون الموضوع هو ذات المتقدّم، والعنوان المتأخّر واسطة في الثبوت، لا عين لها ولا أثر في سوق العقلاء، وإنّما هو أمر أباده أصحاب البحث؛ حرصاً على تطبيق القواعد على ما لا يكون موافقاً لها. وأولى بالضعف الأمثلة التي جعلها من هذا القبيل، كإخراج الزكاة بعد بيع الزكويّ؛ فإنّه لا ينطبق على مدّعه، مع فساده في نفسه؛ ضرورة أنّ العين الزكوية إمّا مشتركة بين صاحب المال وأرباب الزكاة بالإشاعة كما هو الأظهر. أو متعلّقة لحقّهم؛ بنحو لا يجوز التصرف إلّا بعد إخراج الزكاة، وإنّما تتخلّص العين عن الإشاعة أو الحقّ بعد أدائها، فكيف يقال: إنّ إخراج الزكاة موجب لصحة البيع من الأوّل، وأي شيء واسطة في الثبوت؟!

و كذا في الرهن المتعلّق لحقّ الدائن، فإنّه لا يتخلّص عن الحقّ إلّا بعد سقوط الدين أو فكّ الرهن، و لا معنى لعدم كونه رهناً من الأوّل؛ أي حال الدين. و في كلامه بعض أنظار آخر تركناها، كقوله: إنّ العقد تمام الموضوع بالنسبة إلى المنافع و النماءات، و قد مرّ بعضها، فراجع. و بالجملة: ما أفاده (رحمه الله) لا ينطبق على قواعد عقائنيّة، و لا يمكن تصحيحه بالأدلة العامّة، و القواعد الشرعيّة.» همان، ص228-233.